

ان يا امة الله اتصبرين على مقعدك بعد الذى كان قيص الغلام محرراً بدم البغضاء...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۹۷

این توقیع منیع بجهت امة الله در ارض قاف نازل شده تا جمیع اماء الله تلاوت نمایند و در جمیع بلاد انتشار دهند

هو الباقی

ان يا امة الله اتصبرين على مقعدك بعد الذى كان قيص الغلام محرراً بدم البغضاء بين الارض و السماء و ينادى فى كل حين بنداء حزين و كلما يستغيث من احبائه يتقربون اليه بسيوف الحسد و كذلك كان الامر ان انت من العارفين اذا قد وقع جمال البهاء فى غيابة الحب و انك ان وجدت سيرة العماء فارسليه لعل يدلى دلو الوفاء فى هذا البئر الظلماء و يرفع به الغلام و يستضيئ بلحاظه كل العالمين ان يا امتى اتصبرين على محلك بعد الذى ابتلى الخليل بيد التمرود و لن يجد لنفسه ناصراً الا الله العزيز الجميل ان يا امتى اتشربين الماء بعد الذى كان الحسين ظمناً فى ارض الطف و كان ان يمص من عرقه قطرات دم منير التسيرين فى الرضوان بعد الذى كان جمال السبحان متغيراً بما اصابته البأساء من جنود الشياطين ان يا امتى اتفرحين بعد الذى بدل فرح الله ربك بالحزن الكبرى و بذلك استدمت قلوب الممككات ثم افئدة المقرين عن وراء حجاب عز بديع اتأكلين من نعمة الله ربك بعد الذى يأكل الغلام من قطعات كبده بما اكتسبت ايدى المنافقين قولى يا ملأ البيان استرحتم فى بيوتكم بعد الذى تغرب جمال القدم و حل فى ديار التى لن يعرفه احد من اهلها لا من وضيعهم و لا من شريف اتضحكون بعد الذى كان الروح بين يدى اليهود و يلدغوه كالثعبان فى كل حين فوا حسرتاً عليكم بما نسيتم عهد الله و ميثاقه و نبذتم امر الله و اخذتم ما امركم هونكم يا ملأ المنافقين

ان يا اماء الله اتكحلن عيونكن بعد الذى يبكى عيون القدم و يجرى الدموع على خدوده كما يمطر سحاب الفيض على خدود ارض بديع اتزين اجسادكن بعد الذى كان رداء الله مشبكاً من رماح المنكرين اتدخلن فى حجرات السرور بعد الذى انقطعت نفحات السرور عن رضوان اسمى العظيم ان يا اماتى التمرن وجوهكن و اصفر وجه الله من لطمات البغضاء من الذينهم ما آمنوا باحد من رسل الله بما انكروا هذا الفضل العزيز المنيع



يا امتي فاعلمى بانّ محبوب الرحمن قد ابتلى بين ملاء البيان كما ابتلى على بين ملاء الفرقان تالله بل اعظم من ذلك لو انت من الشاهدين و انّ يوسف الجمال ينادى حين الذى وقع تحت اظفار الذئب ويستنصر من احبائه لعلّ يقوم احد على نصره و يكون من الناصرين اذا فاضرن على نفوذ كنّ ثم على ترائب كنّ ثم على رؤس كنّ بما اراد الغلام ان يخرج عن بين هؤلاء بما ورد عليه ما لا يحصيه احد من العالمين تالله اهتزت شجرة القصوى ثم انقعدت بجذعها على وجه الارض بما هبت على سدره المنتهى روايح السموم عن شطر القلوب من عبادنا المشركين ان يا امتي استترين رأسك بعد الذى ارتفع رأس الغلام على سنان البغضاء و بذلك عزّت الحوريات رؤسهنّ فى غرفات البقاء و قلن شعراتهنّ بما شهدن سلطان الابهى بين يدي الاشقياء الذينهم اعترضوا على الله و كانوا من المعترضين على جمال عزّ قديم

ان يا جمال القدم ذكرّ العباد بما اذكرناه لك خلف سرادق العصمة ثم اكشف جمال الاسرار عن حجاب الاستار اقلّ من ان يلتفت بذلك احد الا كلّ فطن طاهر عليم لعلّ يعرفون بما نزلنا حكمه فى التوراة و جعلناه عبرة للسامعين لانّ فى ذلك لآيات للعارفين و بينات للموقنين و دلالات لكلّ مجاهد امين الذين لن يمنعهم اشارات الكلمات عن الورود فى مقابلة العرش هذا المقرّ المقدّس الذى بترابه يستبركون اهل ملاء القدم على مكان مقدس رفيع قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قيص الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقربين و ارفعنا ذكره الى مقام الذى كان ان يذكره الناس فى اكثر الديار و احاطته امطار الفضل من سحاب امرنا المبرم العزيز القدير فلما قضت ايام بعثنا بعده الكلم بآيات بينات و ارسلناه الى بلده اذا انكره و غرّته الرئاسة الى ان حارب بالذى بحرف منه خلق السموات و ما دونها و الارضين و ما عليها و جعلناه مظهر نفسى العليم الحكيم ان يا عبد خذ زمام القلم ثم اكف بما اجريت من فمه من رحيق القدس و تسنيم المنير ان اختتم الكلام فى هذا المقام ثم ابتداء بذكر اصفى ائى ليكون ذكراً و شرفاً للذاكرين

قل ان يا اهل البهاء ان اركبوا سفينة البقاء التى جرت على بحر الحمراء ان الله ما قدر للمشركين نصيباً منها لانّها لا تحمل الا اهل التقى من اصحاب هذا الفتى الذى ركب رفرف الاستجلال و يصح بين السموات و الارض و يدعو الناس الى وجه الله لعلّ يكوننّ من المتوجهين و انتم يا اهل البهاء ان وجدتم احداً ان يحلّ الالماس و يجريه على الالواح فاكتبوا به ما نزل فى هذا اللوح ثم انشروه فى كلّ البلاد ليظهر آثار الله بين عباد الموقنين و ان لن تجدوا فاكتبوه بالذهب الخالص اياكم ان لا تجاوزوا عما أمرتم به و لا تكوننّ من الصابرين قل ان الله قد اشرق عن افق تلك الكلمات شمساً مشرقاً و لا يعلم عدتها الا الله المحصى العليم و يربّى بكلّ واحد منها عالماً من عوالمه التى ما اطلع بها احد من الممكّنات الا الله العالم الخبير فطوى لمن قابلها و استضاء بها و يخرّ بوجهه عند اشراقها و لا يكوننّ من المستكبرين و انّ حرفاً من هذا اللوح ليكفى فى الحجية و البرهان كلّ من فى السموات و الارض و لا يعرفها الا كلّ منصف بصير و لو يضعها احد على كلّ شئ او تتلى على السموات و الارض ليجدها خاضعاً لوجه ربك و تلك الكلمات تلقى على العباد لعلّ الناس يكوننّ من المقبلين و يستقيمّن على الامر و ينصرنّ هذا العبد الوحيد الوتر الفريد

اينكلمات در شرح توقيع مبارك نازل شده ولكن معانى الفاظ آن بلسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانى آن احدی آگاه نه الا نفسه المقتدر العزيز القدير

هو الله البهى الابهى

ای کنیز خدا آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اضطبار را بر اضطراب اختیار نمائی بعد از آنکه قیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محجّر گشته بدم بغضا در بین ارض و سما و در کلّ حین بنداء حزین ندا فرماید و هر گاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید بشمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغهای رشک و غضب اجابت نمایند این چنین بوده است امر این جمال مظلوم اگر هستی تو از عارفین و در اینوقت جمال ابهی در بئر ظلها مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده پس اگر یافتی تو سیّاره عما را او را بر سر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دلو وفا را در این بئر ظلها فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و بلحظات و نظرات او مستضیّ شوند عالمیان ای کنیز من آیا در محلّ خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آنکه خلیل رحمن در دست غمّود ملک طغیان مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و معینی مشاهده ننماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است ای کنیز من آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آنکه حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منیرش از حرارت ظمأ برافروخته بشدّیکه از عروق مبارکش قطرات دم میمکد ای کنیز من آیا رخت طلب را بساحت گلستان طرب کشانی و یا بجت سیر و سیاحت خود را برضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آنکه جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پرمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده ای کنیز من آیا سرور و شادمانی جوئی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آنکه فرح و مسرّت پروردگار بحزن و کدورت عظمی تبدیل گشته و بدیجته قطعات کبد ممکات و افئدة مقرّبین از وراء حجاب بدمّ حمرا تقلیب شده ای کنیز خدا آیا از نعمت پروردگار خود تمتّع جوئی و برخورداری طلبی بعد از آنکه غلام الهی از قطعات کبد خود تناول نماید بسبب آنچه اکتساب کرده ایادی منافقین پس بندای بلند اعلی و حنین کبری ندا کن ای ملأ بیان آیا مستریح شوید در بیوت خود بعد از آنکه جمال قدم از ممالک قرب غروب نمود و در ملکی نزول فرموده که شناسد او را احدی از اهل او نه از وضع و نه از شریف ای کنیز من آیا متبسم شوی و یا خنده نمائی بعد از آنکه روح در دست یهود افتاده و بزخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کلّ حین بگرنند پس حسرت باد بر شما بجته آنکه عهد و میثاق حضرت ذو الجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الهی را ترک نمودید و بطوع و رغبت قبول نمودید آنچه امر کرد شما را هوای نفسانی خود ای ملأ منافقین ای کنیزان خدا آیا چشم را بزینت کحل مکحول نمائید بعد از آنکه عیون قدم گریان است و دموع او بر خدود او چون امطار نیشان در فیضان و آیا اجساد خود را زینت دهید بعد از آنکه رداء محبوب مشبک گشته از رماح انکارکنندگان و یا در حجرات سرور درآید و یا در محافل فرح و ظهور حاضر شوید بعد از آنکه نفحات سرور مقطوع و شئونات بهجت و ظهور ممنوع شده از رضوان اسم عظیم من ای کنیزان من آیا خدود را چون گل حمرا بلون شقرا مشاطه نمائید با آنکه جمال ابهی از لطامات بغضا بلون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانیکه باحدی از رسل پروردگار ایمان و اقرار نموده اند و این فضل عزیز منیع را انکار نموده اند ای کنیز من بدان که محبوب رحمن بین ملأ بیان چون نقطه اولی در بین ملأ فرقان مبتلا گشته قسم بجمال ذو الجلال که بلائای این جمال اعظم تر و اکبرتر است از بلائای اولین و آخرین اگر هستی تو از گواهان و در اینوقت یوسف جمال در تحت اظفار الذئب بندای حزین ندا فرماید و از احباء خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی بقدرت و سلطنت الهیّه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید ای کنیزان من در این هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبّین و مغلّین پیوشاند دست افسوس و حسرت را بکمال تأسّف و حیرت بر سر و سینه زنید و با ناله زار همراه گردید و بضجیح و حنین دمساز شوید تا از چشم چشمه خون موج زند و از قلب جیحون دم جاری و ساری گردد قسم بخدا که شجره قصوی در مکامن اعلی باصل خود بزمین افتاد زیرا که وزید بر این سدره منتهی و جمال

ابهی ارباح سموم از قلوب کسانی که مشرک بالله بوده و خواهند بود ای کنیز من آیا سر را بمقنعه‌های الوان مستور و مزین نمائی بعد از آنکه رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و باین سبب حوریات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستریخند برهنه نمودند سرهای خود را و پریشان نمودند موهای خود را زیرا که مشاهده نمودند که سلطان ابهی در دست اشقیا مبتلا گشته و در کلّ حین بر این جمال قدیم اعتراض مینماید

در این حین جمال ابهی به بیانات قدس روحانی و کلمات عزّ سبحانی میفرماید که ای اصحاب بها بر سفینه بقا را کب شوید و بر بحر حمرا در اینمدینه کبریا حرکت نمائید و در این مقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرمات کبری شریک نبوده و نخواهد بود چه که الیوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطم فنا مبتلا گشته‌اند مگر این فلک قدس سبحانی و سفینه عزّ رحمانی که هر که باو تمسک یافته از فتنه ایّام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین و اینست فضل پروردگار که مخصوص است باوراق سدره تقدیس که از جیب قمیص ابهی بضیاء ابداع اصفی ظاهر گشته‌اند پس قدر این فیض بدیع و فضل منبع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدره رحمان منع نمایند و در ارض از محروم شدن محسوب شوید پس شما ای بندگان من و مرایای جمال من اگر یافتید نفسی را اینکه قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد پس بنویسید این کلمات بدیع منبع را بمداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آنکه آثار الهی در ما بین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده بذهب خالص و بفرستید بمدینه‌ها و دیارهای من که شاید اهل دیار بجمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منبع و تسنیم عزّ بدیع بیاشامند اینست وصیت پروردگار شما اگر هستید از شنوندگان و بدرستی که اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار عالمیان آفتابهای عزّ صمدانی را که احدی بر احصای اعداد آنها قادر نبوده و نخواهد بود مگر پروردگار شما که او است احصاکننده و دانا و تربیت میفرماید بهر یک از این آفتابها عالمی از عوالمهای خود را که اطلاع بآن عوالم نیافته احدی از ممکنات مگر نفس او که عالم و دانا و محیط است بر جمیع عوالم خود پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر خود را مقابل نماید باین آفتابهای عزّ تمکین که از مشرقهای امر ربّ العالمین طلوع نموده‌اند و اشراق فرموده‌اند و بیفتد بوجه خود بر تراب در نزد طلوع این شمس معانی و نباشد از تکبر کنندگان

این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی بلسان فارسی ذکر شد تا هر نفس از معین قدس حیوان که از فم رحمان جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از آیات این توقیع منبع ترجمه نشده بادراک قارئین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند فعلی الله قصد السبیل یمهدی من یشاء الی صراطه العزیز المستقیم